

موضوع: نقد و بررسی کتاب نهاية الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۹/۶/۳۱

جلسه: هجدهم



## بسم الله الرحمن الرحيم

وسابعاً: أن ثبوت كل شيء، أيُّ نحو من الثبوت فرض، إنما هو لوجود هناك خارجيٌّ يطرد العدم لذاته. فللتصديقات النفس الأمرية، التي لا مطابق لها في خارج ولا في ذهن، مطابق ثابت نحواً من الثبوت التبعيُّ بتبع الموجودات الحقيقية.<sup>۱</sup>

### ❖ مقدمه:

از فروع اصالت وجود به فرع هفتم رسیدیم. مطلب هفتمی که متفرع بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت می باشد، این مسئله است که: هر نحوه ثبوتی برای هر شیئی فرض شود، آن ثبوت برای وجود آن شیء می باشد؛ زیرا ماهیت که پوچ محض تلقی شد و گفته شد که ما شمّت رائحه الوجود؛ لذا چیزی برای او ثابت نمی شود، مگر به تبع<sup>۲</sup> وجود. پس هرگاه ثبوت چیزی برای چیزی فرض شد، وجودی در کار هست که حقیقتاً آن ثبوت برای آن وجود، فرض شده است. گاهی مطابق قضیه وجود خارجی است مثلاً وقتی می گوئیم: انسان حیوان ناطق است، این قضیه مطابق خارجی دارد و در خارج وجود دارد.

۱. نهاية الحکمة، ص ۱۴، الفصل الثانی فی اصالت الوجود و اعتبارية الماهية.

۲. مراد از به تبع در اینجا بالعرض است؛ چون اتصاف بالعرض با اتصاف بالتبع تفاوت دارد، در اینجا واسطه در واقع واسطه در عروض است، نه واسطه در ثبوت، و از طرفی طبق مبانی مؤلف ثبوت حقیقی و واقعی تنها برای وجود است.

و گاهی مطابق قضیه در ذهن است، مثلاً: انسان کلی است، قضیه صادقه ای است که مطابق این قضیه در ذهن است و در خارج مطابق ندارد، زیرا در خارج کلی نداریم. در این دو قسم یعنی قضایای صادقه ای که مطابق خارجی و یا مطابق ذهنی دارند، ثبوت چیزی بر چیزی، فرع ثبوت وجود است اما بعضی از قضایا هستند که نه وجود خارجی دارند و نه وجود ذهنی، مثلاً: عدم العلة، علة للعدم المعلوم؛ که مطابق خارجی و ذهنی ندارد، و در عین حال صادقه است. در این موارد مطابق آنها نفس الامر است. نفس الامر شامل هر سه قسم از قضایا می شود.

یعنی اطلاق نفس الامر هم بر قضایایی که مطابق خارجی دارند و هم بر قضایایی که مطابق ذهنی دارند و هم بر قضایایی که مطابق خارجی و ذهنی ندارند، صحیح است.

#### ❖ نفس الامر ملاک صدق قضایا:

توضیح ذلك: أن من التصديقات الحقّة ما له مطابق في الخارج، نحو: الإنسان موجود والإنسان كاتب. و منها ما له مطابق في الذهن، نحو: الإنسان نوع والحيوان جنس، و منها ما له مطابق يطابقه لكنّه غير موجود في الخارج ولا في الذهن، كما في قولنا: «عدم العلة، علة لعدم المعلوم» و «العدم باطل الذات». إذ العدم لا تحقق له في الخارج ولا في الذهن ولا لأحكامه و آثاره، وهذا النوع من القضايا تعتبر مطابقة لنفس الامر، فإن العقل إذا صدّق كون وجود العلة، علة لوجود المعلوم، اضطرّ إلى تصديق أنّه ينتفي إذا انقفت علته، وهو كون عدمها علة لعدمه، ولا مصداق محقق لعدم في خارج ولا في ذهن، إذ كلّ ما حلّ في واحد منهما فله وجود.<sup>۳</sup>

تصديقات سه دسته اند:

قضایای صادقه ای که مطابق خارجی دارند.

قضایای صادقه ای که مطابق ذهنی دارند.

قضایای صادقه ای که نه مطابق خارجی دارند و نه ذهنی بلکه مطابق آها نفس الامر است.

الإنسان موجود: دارای مطابق خارجی.

۳. نهاية الحكمة، ص ۱۴، الفصل الثاني في اصالت الوجود و اعتبارية الماهية.

الإنسان نوع: دارای مطابق ذهنی.

عدم العلة علة لعدم المعلول: دارای مطابق غیر خارجی و غیر ذهنی یعنی نفس الأمر. عدم العلة علة لعدم المعلول، قضیه ای صادق است که مطابق خارجی ندارد و مطابق ذهنی هم ندارد چون عدم در هیچ جا وجود ندارد، نه در خارج و نه در ذهن، در اینجا می گوئیم که مطابقش نفس الأمر است.

هنگامی که عقل تصدیق کرد که وجود علت، باعث وجود معلول می شود، ناچار است که تصدیق کند، عدم علت، باعث عدم معلول می باشد و مطابق این قضیه نفس الأمر است؛ چون عدم العلة مصداق خارجی و ذهنی ندارد.

والذی ینبغی أن یقال بالنظر إلى الابحاث السابقة، أن الأصيل هو الموجود الحقيقي، وهو الوجود، وله كل حكم حقیقی، ثم لما كانت الماهیات ظهورات الوجود للأذهان، توسع العقل توسعاً اضطرارياً باعتبار الوجود لها و حملها علیها، و صاد مفهوم الوجود والثبوت یحمل علی الوجود والماهية وأحكامهما جميعاً. ثم توسع العقل توسعاً اضطرارياً ثانياً بحمل مطلق الثبوت والتحقق علی كل مفهوم یضطر إلى اعتباره بتبع الوجود أو الماهية، كمفهوم العدم، والماهية والقوة والعقل، ثم التصديق بأحكامها. فالظرف الذی یفرضه العقل لمطلق الثبوت والتحقق بهذا المعنى الأخير، هو الذی نُسّمیه نفس الأمر، و یسع الصوادق من القضايا الذهنیة والخارجیة وما یصدقه العقل ولا مطابق له فی ذهن أو خارج؛ غیر أن الأمور النفس الأمریة لوازم عقلیة للماهیات متقررة بتقررها، و للكلام تتمّة ستمرّ بك إن شاء الله تعالى.<sup>۴</sup>

هر حکمی حقیقتاً بر وجود بار می شود چون طبق اصالت الوجود، آنچه در خارج هست و اصالت دارد وجود است و ماهیات، ظهورات و حدود وجود هستند که به تبع وجود، وجود پیدا می کنند، عقل ناچار می شود که برای ماهیات هم یک وجود تبعی قائل شود و حمل می کند وجود را بر ماهیات، و سپس مفهوم وجود هم بر وجود حقیقی خارجی و هم بر ماهیت که به تبع وجود، وجود پیدا کرده است حمل می شود.

بعد از لحاظ وجود برای ماهیات، ناچار می شود عقل هر مفهومی را که به تبع وجود، موجود می شود را برای او یک وجودی در نظر بگیرد.

۴. نهاية الحکمة، ص ۱۴، الفصل الثانی فی اصالت الوجود و اعتباریة الماهية.

مثل مفهوم عدم که حتی این مفهوم عدم نیز یک نحوه ثبوتی دارد، چون عقل بعد از قبول علت و معلول و سنخیت بین علت و معلول، ناچار می شود برای عدم علت که علت است برای عدم معلول نیز یک نحوه ثبوتی قائل شود.

به همین ثبوت و تحقق که به اضطرار حکم عقل ایجاد می شود و عقل ناچاراً آن را لحاظ می کند، نفس الأمر گفته می شود. معنای نفس الأمر وسعت دارد و شامل تمام قضایای خارجی و ذهنیه و قضایایی که صادق است اما مطابق خارجی و ذهنی ندارد نیز می شود.

وقیل: المراد بالأمر فی «نفس الأمر» عالم الأمر، وهو عقل کلی فیه صور. المعقولات جمعاً. والمراد بمطابقة القضية لنفس الأمر مطابقتها لما عنده من الصورة المعقولة. و فیه: أن الکلام منقول إلى ما عنده من الصورة المعقولة و هی صورة معقولة مطابقاً فی ماوراءها تطابقه.<sup>۵</sup>

بعضی می گویند صوری که مطابق خارجی و ذهنی ندارد ولی صادقانه، مثل عدم العلة علة لعدم المعلول، در عقل کلی محفوظ اند و وجود دارند و مقصود از نفس الأمر عقل کلی است که تمام صور معقولات در آنجا است.

به این مطلب این طور اشکال شده است که خود آن صور که در عقل کلی است به چه چیز سنجیده می شود و به چه چیزی صادق است؟ یعنی صور عقل کلی هم باید با یک چیزی تطابق داشته باشند تا گفته بشود که صادق هستند.

وقیل: المراد بنفس الأمر، نفس الشیء، فهو من وضع الظاهر موضع الضمیر، فکون العدم مثلاً باطل الذات فی نفس الأمر، کونه فی نفسه كذلك.

و فیه: أن ما لا مطابق له فی خارج ولا فی ذهن، لا نفسیة له، حتی یطابقها هو وأحكامه.<sup>۶</sup>

بعضی هم گفته اند: نفس الأمر یعنی خود شیء، یعنی نفس شیء.

یعنی وقتی می گوییم: العدم باطل الذات، یعنی عدم خودش اینگونه است که باطل الذات است. با خودش سنجیده می شود و ذاتش این گونه است.

این مطلب هم اشکال دارد زیرا وقتی در خارج و ذهن چیزی نیست، عدم محض است و معنا ندارد که با خودش سنجیده بشود.

۵. نهاية الحکمة، ص ۱۴، الفصل الثانی فی اصالت الوجود واعتباریة الماهیة.

۶. نهاية الحکمة، ص ۱۴، الفصل الثانی فی اصالت الوجود واعتباریة الماهیة.

## ❖ خلاصه

مطلب هفتمی که متفرع بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت می باشد، این مسئله است که: هر نحوه ثبوتی برای هر شیئی فرض شود، آن ثبوت برای وجود آن شیء می باشد که عدم را از خودش طرد می کند.

پس هرگاه ثبوت چیزی برای چیزی فرض شد، وجودی در کار هست که حقیقتاً آن ثبوت برای آن وجود، فرض شده است.

تصدیقات سه دسته اند:

قضایای صادقه ای که مطابق خارجی دارند.

قضایای صادقه ای که مطابق ذهنی دارند.

قضایای صادقه ای که نه مطابق خارجی دارند و نه ذهنی بلکه مطابق نفس الامر دارند.

الإنسان موجودٌ: دارای مطابق خارجی.

الإنسان نوعٌ: دارای مطابق ذهنی.

عدم العلة علة لعدم المعلول: دارای مطابق غیر خارجی و غیر ذهنی یعنی نفس الامر.

عدم العلة علة لعدم المعلول، قضیه ای صادقه است که مطابق خارجی ندارد و مطابق ذهنی

هم ندارد چون عدم در هیچ جا وجود ندارد، نه در خارج و نه در ذهن، در اینجا می گوئیم که مطابقش نفس الامر است.

هنگامی که عقل تصدیق کرد که وجود علت، باعث وجود معلول می شود، ناچار است که

تصدیق کند، عدم علت، باعث عدم معلول می باشد و مطابق این قضیه نفس الامر است؛ چون

عدم العلة مصداق خارجی و ذهنی ندارد.

👈 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)